

سفارشات حضرت علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



1- وصیت پدری که در آستانه فناست

سفارش حضرت علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) که آن را هنگام بازگشت از صفین، در مقابل حاضرین نوشته است.

از پدری که : در آستانه فناست و چیرگی زمان را پذیراست، زندگی را پشت سر نهاده، به گردش روزگار گردن داده، نکوهنده این جهان است. و آرمنده سرای مردگان، و فردا کوچنده از آن.

به فرزندی که : آرزومند چیزی است که به دست نیاید، رونده راهی است که به جهان نیستی درآید . فرزندی که بیماریها را نشانه است و در گرو گذشت زمانه. تیر مصیبت ها بدو پیران است، و خود دنیا را بنده گوش به فرمان. سوداگر فریب است و فنا را وامدار، و بندی مردن و هم سوگند اندوه های (جان آزار) و غم ها را همنشین است و آسیب ها را نشان، و به خاک افکنده شهوت هاست و جانشین مردگان.

اما بعد، آنچه آشکار از پشت کردن دنیا بر خود دیدم، و از سرکشی روزگار و روی آوردن آخرت بر خویش سنجیدم، مرا از یاد جز خویش باز می‌دارد، و به نگرستم بدانچه پشت سر دارم نمی‌گذارد جز که من، هر چند مردمان را غمخوارم بیشتر غم خود دارم.

این غمخواری رای مرا بازگردانید، و از پیروی خواهش نفسم بیچانید. و حقیقت کار را برابم آشکار نمود، و مرا به کاری راست واداشت که بازیچه‌ای در آن نبود، و با حقیقت (روبرو ساخت) که دروغی آن را نیالود. و تو را دیدم که پاره‌ای از منی، بلکه دانستم که مرا همه جان و تنی.

چنانکه اگر آسیبی به تو رسد به من رسیده، و اگر مرگ به سر وقت آید، رشته زندگی مرا بریده. پس کار تو را چون کار خود شمردم، و این اندرزها را به تو راندم تا تو را پشتیبانی بود. خواه من زنده مانم و تو را در کنار، یا مرده و جایگزین دار القرار.

تو را سفارش می‌کنم به ترس از خدا، و پیوسته در فرمان او بودن، و دلت را به یاد او آبادان نمودن، و به ریسمان اطاعتش چنگ در زدن، و کدام رشته استوارتر از طاعت خدا میان خود و او داری، اگر بگیری و بدان دست در

آری؟

تو را سفارش می‌کنم به ترس از خدا، و پیوسته در فرمان او بودن، و دلت را به یاد او آبادان نمودن، و به ریسمان اطاعتش چنگ در زدن، و کدام رشته استوارتر از طاعت خدا میان خود و او داری، اگر بگیری و بدان دست در آری؟

دلت را به اندرز زنده‌دار و به پارسایی بمیران، و به یقین نیروبخش و به حکمت روشن گردان، و با یاد مرگش خوار ساز، و به اقرار به نیست شدنش وادار ساز. و به سختی‌های دنیایش بینا گردان و از صولت روزگار و دگرگونی آشکار لیل و نهارش بترسان، و خبرهای گذشتگان را بدو عرضه دار، و آنچه را به آنان که پیش از تو بودند رسید به یادش آر، و در خانه‌ها و بازمانده‌های آنان بگرد و بنگر که چه کردند، و از کجا به کجا شدند و کجا بار گشودند و در کجا فرود آمدند. آنان را خواهی دید که از کنار دوستان رخت بستند و در خانه‌های غربت نشستند، و چندان دور نخواهد نمود که تو یکی از آنان خواهی بود.

پس در نیکو ساختن اقامتگاه خویش بکوش، و آخرت را به دنیا مفروش. در آنچه نمی‌دانی سخن را واگذار و آنچه را بر عهده نداری بر زبان میار. و راهی را که در آن از گمراهی، ترسی مسپار، که هنگام سرگردانی گمراهی، باز ایستادن بهتر است تا در کارهای بیمناک افتادن.

به کار نیک امر کن و خود را در شمار نیکوکاران در آر. و به دست و زبان، کار ناپسند را زشت شمار. و از آن که کار ناپسند کند با کوشش، خود را دور بدار. در راه خدا بکوش، چنانکه شاید، و از سرزنش ملامتگرانت بیمی نباید. برای حق به هر دشواری، هر جا بود در شو. و در پی آموختن دین رو. خود را به شکیبایی عادت ده در آنچه ناخوشایند است، که شکیبایی ورزیدن عادت پیسنیده و ارجمند است. در همه کارها نفس خود را به پناه پروردگارت در آر، که به پناهگاهیش در آورده‌ای استوار، و نگاهبانی پایدار و آنچه از پروردگارت خواهی تنها از او خواه، که به دست اوست بخشیدن و محروم نمودن، و فراوان طلب خیر کن و نیک در کارها ببین و آن را که بهتر است بگزین و وصیت مرا دریاب و روی از آن متاب، که بهترین گفته سخنی است که سود دهد و بدان که سودی نیست در دانشی که فایده‌ی نبخشد، و نه در فرا گرفتن علمی که دانستن آن سزاوار نبود.

خبرهای گذشتگان را بدو عرضه دار، و آنچه را به آنان که پیش از تو بودند رسید به یادش آر، و در خانه‌ها و بازمانده‌های آنان بگرد و بنگر که چه کردند، و از کجا به کجا شدند و کجا بار گشودند و در کجا فرود آمدند. آنان را خواهی دید که از کنار دوستان رخت بستند و در خانه‌های غربت نشستند، و چندان دور نخواهد نمود که تو یکی از آنان خواهی بود.

پسرکم! چون دیدم سالیانی را پشت سر نهاده‌ام و به سستی در افتاده، بدین وصیت برای تو پیشدستی کردم، و خصلت‌هایی را در آن برشمردم، از آن پیش که مرگ بشتابد و مرا دریابد. و آنچه در اندیشه دارم به تو ناگفته ماند، یا اندیشه‌ام نیز، همچون تنم نقصانی به هم رساند، یا پیش از (نصیحت) من پاره‌ای خواهش‌های نفسانی بر تو غالب گردد، یا فریبندگی‌های دنیا تو را بفریبد.

پس همچون شتری باشی گریزان و سرسخت و نا به فرمان و دل جوان، همچون زمین ناکشته است، هر چه در آن افکنند بپذیرد، پس به ادب آموختن پرداختم، پیش از آن که دلت سخت شود و خردت هوایی دیگر گیرد، تا با رأی قاطع روی به کار آری، و از آنچه خداوندان تجربت در پی آن بودند و آزمودند بهره‌برداری، و رنج طلب از تو برداشته شود و نیازت به آزمون نیفتد. پس به تو آن رسد که ما (به تجربت) بدان رسیدیم، و برای تو روشن شود آنچه گاهی تاریکش می‌دیدیم.

پسرکم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، اما در کارهایشان نگرسته‌ام و در سرگذشت هاشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده، رفته و دیده‌ام تا چون یکی از ایشان گردیده‌ام، بلکه با آگاهی که از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با نخستین تا پسینشان به سر برده‌ام. پس از آنچه دیدم، روشن را از تار و سودمند را از زیانبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زیده آن را جدا ساختم و نیکویی آن را برایت جستجو کردم، و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم، و چون به کار تو چونان پدری مهربان عنایت داشتم و بر ادب آموختن همت گماشتم، چنان دیدم که این عنایت در عُنفوان جوانیت به کار رود و در بهار زندگانی، که نیتی پاک داری و نهادی بی آک، و اینکه نخست تو را کتاب خدا بیاموزم، و تأویل آن را به تو تعلیم دهم، و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام بر تو آشکار سازم و به دیگر چیز نپردازم. سپس از آن ترسیدم که مبادا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف گردانید تا کار بر آنان مشته گردید، بتازد و بر تو نیز کار را مشته سازد.

پس هر چند آگاه ساختن را از آن، خوش نداشتم استوار داشتنش را پسندیده‌تر داشتم تا آن که تو را به حال خود واگذارم، و به دست چیزی که هلاکت در آن است بسپارم، و امید بستم که خدا توفیق رستگاریت عطا فرماید، و راه راست را به تو بنماید. پس این وصیت را در عهدهات می‌گذارم (و تو را به خدا می‌سپارم).

2- داستان آنان که به دنیا فریفته گردیدند

حضرت علي (عليه السلام) در ادامه چنین پسر خود را نصیحت می‌کنند :

و بدان پسرکم آنچه بیشتر دوست دارم از وصیتم به کار بندی، از خدا ترسیدن است و بر آنچه بر تو واجب داشته، بسنده کردن، و رفتن به راهی که پدران پیمودند و پارسایان خاندانت بر آن راه بودند، چه آنان از نگرستن در کار خویش باز نایستادند چنانکه تو می‌نگری، و نه از اندیشیدن چنانکه تو می‌اندیشی، و انجام کار چنانشان کرد که آنچه را شناختند به کار بستند، و از بند آنچه بر عهده‌شان نبود رستند، و اگر نفس تو پذیرفتن چنین نتواند، و خواهد چنانکه آنان دانستند بداند، پس بکوش تا جستجوی تو از روی دریافتن و دانستن باشد، نه به شبهه‌ها در افتادن و جدال را بالا بردن، و پیش از این که این راه را بپویی باید از خدای خود یاری جویی. و برای توفیق خود روی بدو آری و آنچه تو را به شبهه‌ای دچار سازد یا به گمراهی‌ات در اندازد، واگذاری.

و چون یقین کردی دلت روشن شد و ترسید، و اندیشهات فراهم شد و به کمال رسید، و هم تو بر يك چیز مقصور گردید، در آنچه برایت روشن ساختم بنگر (و چون نگرستی به کار ببر). و اگر آنچه دوست داری تو را دست نداد و آسودگی فکر و اندیشهات میسر نیفتاد، بدان! راهی را که درست نمی‌بینی می‌سپاری، و در تاریکی گام می‌گذاری، و آن که در طلب دین است نه آن است و نه این است، و در چنین حال بازداشتن خویش بهترین است.

پس پسرکم وصیت مرا نیک دریاب (و از به کار بستن آن روی متاب) و بدان! آن که مرگ را بر سر آدمی می‌آرد، همان است که زندگی را در دست دارد، و آن که می‌آفریند همان است که می‌میراند، و آن که نابود می‌سازد آن است که باز می‌گرداند و آن که به بلا می‌آزماید هم او عافیت عطا می‌فرماید و بدان که جهان بر پای نمانده جز بر

سنتی که خدا کار آن را بر آن رانده یا نعمت است و یا ابتلا، و سرانجام پاداش روز جزا، یا دیگر چیزی که خواست و بر ما ناپیداست.

اگر آنچه دوست داری تو را دست نداد و آسودگی فکر و اندیشه‌ات میسر نیفتاد، بدان! راهی را که درست نمی‌بینی می‌سپاری، و در تاریکی گام می‌گذاری، و آن که در طلب دین است نه آن است و نه این است، و در چنین حال بازداشتن خویش بهترین است.

پس اگر دانستن چیزی از این جمله بر تو دشوار گردد، آن دشواری را از نادانی خود به حساب آر! چه، تو نخست که آفریده شدی نادان بودی سپس دانا گردیدی، و چه بسیار است آنچه نمی‌دانی و در حکم آن سرگردانی، و بینشت در آن راه نمی‌یابد، سپس آن را نیک می‌بینی و می‌دانی. پس چنگ در (رشته بندگی) کسی بزن که تو را آفریده، و به اندامت کرده و روزیت بخشیده. پس تنها بنده او می‌باش و روی به سوی او آر و تنها از او بیم دار! و بدان! پسرکم که هیچ کس چون رسول (صلي الله عليه و آله) از خدا آگاهی نداده است، پس خرسند باش که او را راهبرت گیری و برای نجات، پیشوایی‌اش را بپذیری. من در نصیحت تو کوتاهی نکردم، و تو هر چند بکوشی و درباره خود بیندیشی، به پایه اندیشه‌ای که من در حق تو دارم نخواهی رسید!

و بدان پسرکم، اگر پروردگارت شریکی داشت پیامبران او نزد تو می‌آمدند و نشانه‌های پادشاهی و قدرت او را می‌دید، و از کردار و صفت‌های او آگاه می‌گردیدی. لیکن او خدای یکتاست. چنانکه خود، خویش را وصف کرده است. کسی در حکمرانی وی مخالف او نیست، و ملك او جاودانه و همیشگی است.

آغاز همه چیزهاست و او را آغازی نیست، و آخر است پس از همه اشیاء و او را نهایت نیست. برتر از آن است که ربوبیت او را دلی فرا گیرد و یا در دیده‌ای جای پذیرد، و چون این را دانستی کار چنان کن که از چون تویی باید، که خرد منزلت است و بی مقدار، و توانایی‌اش کم و ناتوانیش بسیار و طاعت خدا را خواهان و از عقوبتش ترسان، و از خشم او هراسان که خدا تو را جز نیکوکاری نفرموده و جز از زشتکاری نهی ننموده.

پسرکم! من تو را از دنیا آگاه کردم، و از دگرگون شدنش و از میان رفتن و دست به دست گردیدنش، و تو را خبر دادم از آن جهان، و آنچه در آنجا آماده است برای مردم آن، و برای تو درباره هر دو، مثل‌ها راندم تا از آنها پند پذیری و دستور کار خویشش گیری. داستان آنان که دنیا را آزمودند و شناختند همچون گروهی مسافرنده، که به جایی منزل کنند، ناسازوار، از آب و آبادانی به کنار. و آهنگ جایی کنند پر نعمت و دلخواه، و گوشه‌ای پر آب و گیاه.

پس رنج راه را بر خود هموار کنند، و بر جدایی از دوست و سختی سفر، و ناگواری خوراك دل نهند. که به خانه فراخ خود رسند، و در منزل آسایش خویش بیارمند. پس رنجی را که در این راه بر خود هموار کردند آزار نشمارند، و هزینه‌ای را که پذیرفتند تاوان به حساب نیارند، و هیچ چیز نزدشان خوشایندتر از آن نیست که به خانه‌شان نزدیک کرده و به منزلشان در آورده.

پسرکم آنچه بیشتر دوست دارم از وصیتم به کار بندی، از خدا ترسیدن است و بر آنچه بر تو واجب داشته، بسنده کردن، و رفتن به راهی که پدران پیمودند و پارسایان خاندانت بر آن راه بودند، چه آنان از نگریستن در کار خویش باز نایستادند چنانکه تو می‌نگری، و نه از اندیشیدن چنانکه تو می‌اندیشی.

و داستان آنان که به دنیا فریفته گردیدند چون گروهی است که در منزلی پر نعمت بودند، و از آنجا رفتند و در منزلی خشك و بی‌آب و گیاه رخت گشودند. پس چیزی نزد آنان ناخوشایندتر و سخت‌تر از جدایی منزلی نیست که در آن به سر می‌بردند و رسیدن به جایی که بدان روی آوردند.

پسرکم! خود را میان خویش و دیگری میزانی به حساب آر. پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای جز خود دوست بدار. و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار. و ستم مکن چنانکه دوست نداری بر تو ستم رود، و نیکی کن چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی کنند. و آنچه از جز خود زشت می‌داری برای خود زشت بدان، و از مردم برای خود آن را بیسند که از خود می‌پسندی در حق آنان، و مگوی [به دیگران] آنچه خوش نداری شنیدن آن، و مگو آنچه را ندانی، هر چند اندک بود آنچه می‌دانی، و مگو آنچه را دوست نداری به تو گویند.

و بدان که خودپسندی (آدمی) را از راه راست بگرداند، و خردها را زیان رساند. پس سخت بکوش و گنجور دیگری مشو، و چون راه خویش یافتی چنانکه توانی پروردگارت را فروتن باش (و به راه اطاعت او رو).

و بدان که پیشاپیش تو راهی است دراز، و رنجی جانگداز، و تو بی‌نیاز نیستی در این تکاپو از جستجو کردن به طرزی نیکو. توشه خود را به اندازه گیر چنانکه تو را رساند، و پشتت سبک ماند، و بیش از آنچه توان داری بر پشت خود منه که سنگینی آن بر تو گران آید. و اگر مستمندی یافتی که توشه‌ات را تا به قیامت برد، و فردا که بدان نیازمندی تو را به کمال پس دهد، او را غنیمت شمار و بار خود را بر پشت او گذار.

و توشه او را سنگین کن چنانکه توانی. چه بود که او را بجویی و نشانی از وی ندانی، و غنیمت دان آن را که در حال بی‌نیازیت از تو وام خواهد تا در روز تنگدستیت بپردازد، و بدان که پیشاپیش تو گردنه‌ای دشوار است، سبکبار در بر شدن بدان آسوده‌تر از سنگین‌بار است، و گند رونده در پیمودن آن زشت حال تر از شتابنده، و فرود آمدن تو در آن مسیر بر بهشت یا دوزخ بود ناگزیر.

داستان آنان که به دنیا فریفته گردیدند چون گروهی است که در منزلی پر نعمت بودند، و از آنجا رفتند و در منزلی خشک و بی‌آب و گیاه رخت گشودند. پس چیزی نزد آنان ناخوشایندتر و سخت‌تر از جدایی منزلی نیست که در آن به سر می‌بردند و رسیدن به جایی که بدان روی آوردند.

پس، پیش از فرود آمدن برای خویش پیشروی روانه ساز و پیش از رسیدن خانه را بپرداز، که پس از مرگ جای عذر خواستن نیست، و نه راه به دنیا بازگشتن.

و بدان! کسی که گنجینه‌های آسمان و زمین در دست اوست تو را در دعا رخصت داده و پذیرفتن دعايت را بر عهده نهاده، و تو را فرموده از او خواهی تا به تو دهد، و از او طلبی تا تو را بیامرزد. و میان تو و خود کسی را نگمارده تا تو را از وی بازدارد، و از کسی ناگزیرت نکرده که نزد او برایت میانجی آرد، و اگر گناه کردی از توبهات منع ننموده و در کیفیت شتاب نفرموده، و چون (بدو) باز گردی سرزنشت نکند، و آنجا که رسوا شدنت سزااست پردهات را ندرد، و در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و حساب گناهت را نکشیده، و از بخشایش نومیدت نگردانیده. بلکه بازگشتت را از گناه نیک شمرده و هر گناهت را یکی گرفته و هر کار نیکویت را ده به حساب آورده، و در بازگشت را برایت باز گذارده و چون بخوانیش آوایت را شنود، و چون راز خود را با او در میان نهی آن را داند. پس حاجت خود بدو نمایی و آنچه در دل داری پیش او بگشایی، و از اندوه خویش بدو شکایت کنی و خواهی تا غم تو را گشاید و در کارها یاریت نماید، و از گنجینه‌های رحمت او، آن را خواهی که بخشیدنش از جز او نیاید از افزون کردن مدت زندگانی و تندرستی‌ها و در روزی‌ها فراوانی.

پس کلید گنج‌های خود را در دو دستت نهاده که به تو رخصت سؤال از خود را داده تا هر گاه خواستی درهای نعمت او را با دعا بگشایی، و باریدن باران رحمتش را طلب نمایی. پس دیر پذیرفتن او تو را نومید نکند که بخشش بسته به مقدار نیت بود، و بسا که در پذیرفتن دعايت درنگ افتد، و این برای آن است که پاداش خواهنده بزرگتر شود و جزای آرزومند کاملتر. و بود که چیزی را خواسته‌ای و تو را نداده‌اند، و بهتر از آن در این

جهان یا آن جهان‌ت داده‌اند، یا بهتر بوده که از تو بازداشته‌اند.

3- پسر مردن به یاد مردن باش

و چه بسا چیزی را طلبیدی که اگر به تو می‌دادند، تباهی دینت را در آن می‌دید. پس پرسشت درباره چیزی باشد که نیکی آن برایت پایدار ماند، و سختی و رنج آن به کنار، که نه مال برای تو پایدار است و نه تو برای مال برقرار. و بدان که تو برای آن جهان آفریده شده‌ای نه برای این جهان، و برای نیستی نه برای زندگی جاودان، و برای مردن نه زنده بودن.

و بدان تو در منزلی هستی که از آن رخت خواهی بست، و خانه‌ای که بیش از روزی چند در آن نتوانی نشست، و در راهی هستی که پایانش آخرت است، و شکار مرگی که گریزنده از آن نرهد، و آن را که جوید بدو رسد و از دست ندهد، و ناچار پنجه بر تو خواهد افکند، پس بترس از آن که تو را بیاید و در حالتی باشی ناخوشایند. با خود از توبه سخن به میان آورده باشی، و او تو را از آن باز دارد و خویشتن را تباه کرده باشی.

پسرکم! فراوان به یاد مردن باش و یاد آنچه با آن برمی‌آیی و آنچه پس از مردن روی بدن نمایی، تا چون بر تو درآید ساز خویش را آراسته باشی و کمر خود را بسته، و ناگهان نیاید و تو را مغلوب نماید. مبدا فریفته شوی که بینی دنیا داران به دنیا دل می‌نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می‌جهند. چه خدا تو را از دنیا خبر داده و دنیا وصف خویش را با تو در میان نهاده و پرده از زشتی‌هایش برایت گشاده.

همانا دنیاپرستان سگاند عوعوکنان، و درندگانند در پی صید، دوان. برخی را برخی بد آید، و نیرومندش ناتوان را طعمه خویش نماید، و بزرگشان بر خرد دست چیرگی گشاید. دسته‌ای اشتراک پایبند نهاده، و دسته‌ای دیگر رها و خرد خود را از دست داده. در کار خویش سرگردان، در چراگاه زیان، در بیابانی دشوار گذر روان، نه شبانی که به کارشان رسد، نه چرانده‌ای که به چراشان برد، دنیا به راه کوری‌شان راند و دیده‌هاشان را از چراغ هدایت بیوشاند. در بیراهه حیرتش سرگردان، و فرو شده در نعمت آن. دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند و دنیا با آنان به بازی پرداخته و آنان سرگرم بازی دنیا و آنچه را پس آن است فراموش ساخته.

پسرکم! فراوان به یاد مردن باش و یاد آنچه با آن برمی‌آیی و آنچه پس از مردن روی بدن نمایی، تا چون بر تو درآید ساز خویش را آراسته باشی و کمر خود را بسته، و ناگهان نیاید و تو را مغلوب نماید. مبدا فریفته شوی که بینی دنیا داران به دنیا دل می‌نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می‌جهند.

باش تا پرده تاریکی بگشاید که (گویی راه سفر بریده است) و کاروان به منزل رسیده، و آن که بشتابد، بود که کاروان را دریابد، و بدان! کسی که مرکبش روز و شب است او را براند هر چند وی ایستاده ماند، و راه را بپیماید، هر چند که بر جای بود و راحت نماید.

و به یقین بدان که تو هرگز به آرزویت دست نخواهی یافت، و از اجل روی نتوانی برتافت، و به راه کسی هستی که پیش از تو می‌شتافت. پس آنچه را می‌خواهی آسان گیر و در آنچه به دست می‌کنی طریق نیک را بپذیر.

«چه بسا جستجو که به از دست شدن مایه کشاند» و هر جوینده روزی نیاید و هر آهسته رو محروم نماند. نفس خود را از هر پستی، گرامی دار، هر چند تو را بدانچه خواهانی رساند، چه آنچه را از خود بر سر این کار می‌نهی،

هرگز به تو برنگرداند. بنده دیگری مباش حالی که خدایت آزاد آفریده، در آن نیکی که جز با بدی به دست نیاید و آن توانگری که جز با سختی و خواری بدان نرسند، کسی چه خوبی دیده؟

و بپرهیز از این که مرکب‌های طمع تو را برانند، و به آبشخورهای هلاکت رسانند، و اگر توانی میان خود و خدا، خداوند نعمتی را حجاب نگردانی، چنان کن که دانی، چه تو بهره‌های خود را بیایی و حصه خویش را بگیری و محروم نمانی، و اندک نعمت از جانب خدای سبحان بزرگتر و گرامی‌تر است از بسیار آفریدگان، هر چند همه از اوست اندک یا فراوان.

و جبران آنچه به نگفتن به دست نیاورده‌ای آسانتر بود تا تدارک آنچه به گفتن از دست داده‌ای، که نگاهداری آنچه در آوند است، به استوار بستن آن به بند است، و نگاه داشتن آنچه به دست‌های داری دوست‌تر دارم تا به گرفتن آنچه در دست دیگری است دست پیش آری. و تلخی نومی‌دی بهتر تا از این و آن طلبیدن، و ورزیدن با پارسایی بهتر تا بی‌نیازی و به گناه آلوده گردیدن.

و مرد بهتر از هر کس نگهبان راز خویش است و بسا کوشنده که برای زیانی کوشد که او را در پیش است. آن که پر گوید یاهو سر است، و آن که بیندیشد بیناست. با نیکان بنشین تا از آنان به حساب آیی و از بدان بپرهیز تا در شمار ایشان در نیایی. بد خوراکی است که از حرام به دست شود، و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم بود. جایی که مدارا درشتی به حساب آید به جای مدارا درشتی باید، بسا که دارو بیماری شود و درد درمان گردد.

تلخی نومی‌دی بهتر تا از این و آن طلبیدن، و ورزیدن با پارسایی بهتر تا بی‌نیازی و به گناه آلوده گردیدن.

بسا اندرز دهد آن که از او اندرز نپایند، و خیانت کند آنکه پی اندرز نزد او آیند، و بپرهیز از تکیه کردنت بر آرزوها که آن کالای احمقان است، و خرد به خاطر سپردن تجربه هاست و بهتر چیز که آزمودی آن بود که پند تو در آن است. فرصت را غنیمت دان پیش از آنکه از دست رود و اندوهی گلوگیر شود. هر خواهنده به مقصود نرسد و هر رفته باز نگردد. از جمله زیان‌ها توشه رفتن فراهم نیاوردن است و آخرت را تباه کردن. هر کاری را پایانی بود و آنچه برایت مقدر شده زودا که به تو رسد. سوداگر به خطر افکننده خویش است، و بسا اندک که بالنده‌تر از بیش است. نه در یاور بی مقدار سودی بود و نه در دوست به تهمت گرفتار.

چندانکه زمانه رام دوست آن را آسان گیر و به امید بیشتر، خطر را بر خود مپذیر، و بپرهیز از آن که ستیزه‌جویی چون اسب سرکش تو را بردارد (و به گرداب هلاکت درآرد). چون برادرت از تو ببرد خود را به پیوند با او وادار، و چون روی بگرداند، مهربانی پیش آر، و چون بخل ورزد از بخشش دریغ مدار، و هنگام دوری کردنش از نزدیک شدن، و به وقت سختگیری‌اش از نرمی کردن، و به هنگام گناهِش از عذر خواستن. چنانکه گویی تو بنده اویی، و چونان که او تو را نعمت داده (و حق برگردنت نهاده)، و مبادا این نیکی را آنجا کنی که نباید، یا درباره آن کس که نشاید. دشمن دوستت را دوست مگیر تا دوستت را دشمن نباشی، و در پندی که به برادرت می‌دهی (نیک بود یا زشت) باید با اخلاص باشی. خشم خود را اندک اندک بیاشام که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن نوشیدم و پایانی گوارتر از آن ندیدم.

نرمی کن بدان که با تو درشتی کند، باشد که به زودی نرم شود. با دشمن خویش به بخشش رفتار کن که آن شیرین‌ترین دو پیروزی است (انتقام از او کشیدن یا بروی بخشیدن). اگر خواستی از برادرت ببری، جایی برای دوستی) او نزد خود باقی گذار که اگر روزی بر وی آشکار گردید، بدان وسیلت بدان تواند رسید.

کسی که به تو گمان نیک برد (با کرده نیک) گمانش را راست کن. و حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع مگردان، چه آن کس که حق او را ضایع کرده‌ای برادرت به حساب نمی‌آمد. و مبادا با کسانت رفتاری کنی که

بدبخت‌ترین مردم نسبت به تو باشند. در آن که تو را نخواهد دل مبند، و مبادا برادرت را در پیوند با تو گسستن عذری بود قویتر از تو در پیوند با او بستن، و مبادا در بدی رساندن بهانه‌ای‌ش باشد قویتر از تو در نیکویی کردن. و ستم آن که بر تو ستم کند در دیده‌ات بزرگ نیاید، چه او در زیان خود و سود تو کوشش نماید، و پاداش آن که تو را شاد کند آن نیست که با وی بدی کنی.

دشمن دوستت را دوست مگیر تا دوستت را دشمن نباشی، و در پندی که به برادرت می‌دهی (نیک بود یا زشت) باید با اخلاص باشی. خشم خود را اندک اندک بیاشام که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن نوشیدم و پایانی گوارتر از آن ندیدم.

بدان پسرکم که روزی دو تاست، آن که آن را بجویی، و آنکه، تو را جوید. و اگر نزد آن نروی راه را به سوی تو پوید. چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی، و درشتی به وقت بی‌نیازی. بهره تو از دنیا همان است که آبادانی خانه آخرتت بدان است. اگر بدانچه از دستت رفته می‌زاری، پس زاری کن به همه آنچه در دست نداری. از آنچه نبوده است بر آنچه بوده دلیل گیر، که کارها همانندند و یکدیگر را نظیر. از آنان مباش که پند سودشان ندهد جز با بسیار آزدن، که خردمند پند به ادب گیرد و چارپا با تازیانه خوردن.

اندوه‌ها را که به تو روی آرد از خود دور گردان، با دل نهادن بر شکیبایی و اعتقاد بی‌گمان. آن که از عدالت بگردید به ستم گرایید. یار به منزلت خویشاوند است، و دوست کسی است که در نهان به آیین دوستی پای‌بند است، و هوای نفس را با رنج پیوند است. بسا نزدیک که از دور دورتر است، و بسا دور که از نزدیک نزدیکتر. و بیگانه کسی است که او را دوستی نیست.

آن که پای از حق برون نهد راه بر او تنگ شود. هر که اندازه خود بداند حرمتش باقی ماند. استوارترین رشته‌ای که رشته‌ای است که میان تو و خداست. آن که در کار تو نپاید، دشمنت به حساب آید.

آنجا که طمع به هلاکت کشاند، نومید ماندن از نرسیدن به مقصود چون رسیدن بدان ماند. نه هر رخنه‌ای را آشکار توان دید و نه بر هر فرصتی توان رسید. بود که بینا به خطا افتد و کور به مقصد خود رسد. بدی را واپس افکن چه هر گاه خواهی توانی شتافت، و بدان دست خواهی یافت. و از نادان گسستن چنان است که به دانا پیوستن، و آن که از زمانه ایمن نشیند، خیانت آن ببند. و آن که زمانه را بزرگ داند وی را خوار گرداند. نه هر که تیر پراند به نشانه رساند. چون اندیشه سلطان بگردد زمانه دگرگون شود. پیش از این که به راه افتی بپرس که همراهت کیست، و پیش از (گرفتن) خانه ببین که با کدام (همسایه) خواهی زیست.

بدان تو در منزلی هستی که از آن رخت خواهی بست، و خانه‌ای که بیش از روزی چند در آن نتوانی نشست، و در راهی هستی که پایانش آخرت است، و شکار مرگی که گریزنده از آن نرهد.

بپرهیز از آنکه در سخت چیزی خنده‌آور آری، هر چند آن را از جز خود به گفتار در آری. بپرهیز از رای زدن با زنان که سست رایند، و در تصمیم گرفتن ناتوان، و در پرده‌شان نگاه‌دار تا دیده‌شان به نامحرمان نگریستن نیارد. که سخت در پرده بودن، آنان را از (هر گزند) بهتر نگاه دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نیست از بیگانه که بدو اطمینان نداری و او را نزد آنان در آری. و اگر توانی چنان کنی که جز تو را نشناسند، روا دار، و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار، که زن گل بهاری است لطیف و آسیب‌پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر، و مبادا در گرمی داشت (او خود را) از حد بگذرانی یا او را به طمع افکنی و به میانجی دیگری وادار گردانی. و بپرهیز از رشک نابجا که آن درستکار را به نادرستی کشاند و پاکدامن را به بدگمانی خواند، و هر يك از خدمتکارانت را کاری به عهده بگذارد و آنان را بدان کار بگمار تا هر يك وظیفه خویش بگذارد و کار را به عهده

دیگری نگذارد، و خویشاوندانت را گرامی بدار که آنان چون بال تواند که بدان پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آن باز می‌گردد، و دست تو که بدان حمله می‌آوری. دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین داوری را از وی برای تو درخواست دارم. امروز و هر زمان هم در این جهان، و هم در آن جهان. و السلام.

برگرفته از کتاب علی از زبان علی، دکتر سید جعفر شهیدی